تعزیهٔ

وفات شافعهٔ روز جزا حضرت

فاطمهٔ زهرا

علیها السلام

چاپ گراوری

بسرمایه

... علمی و آقای علی اکبر علمی

بزیور طبع آراسته گردید

طهران

خیابان ناصر خسرو کتابفروشی علمی

... تاریخ اول فروردین ماه ۱۳[illegible]۶ چاپخانهٔ علمی

تعزیهٔ

وفات شافعهٔ روز جزا حضرت

فاطمهٔ زهرا

علیها سلام

چاپ گراوری

بسرمایه

آقا محمد حسن علمی و آقای علی اکبر علمی

بزیور طبع آراسته گردید

طهران

خیابان ناصر خسرو کتابفروشی علمی

بتاریخ اول فروردین ماه ۱۳۲۶ چاپخانهٔ علمی

گراورسازی

تعزیهٔ

وفات حضرت فاطمهٔ زهرا

علیها سلام

بسم الله الرحمن الرحیم

در مناجات حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

ای خالق آفرینش پاک — از هفت زمین الی به افلاک

تا چند ز هجر باب گریم — تا کی شوم از فراق غمناک

مردم مردم ز درد هجران — گشتم گشتم ز هجر غمناک

یارب شود این شوم مشرف — در خدمت شاه من عرفناک

در مناجات حضرت امیرالمومنین علیه السلام

ای ذات تو از صفات خود پاک — کنه تو برون ز حد ادراک

پرورده ابر رحمت تست — هرچه گل و لاله خار و خاشاک

از قرب تو یافت حیدر ایقدر — لولاک لما خلقت الافلاک

حضرت فاطمه زهرا فرماید

ای فضه توان و تابم آور
غمخانهٔ من سیه چو شب کن
اسباب عزای ماتم آور
زنهای حجاز را طلب کن

فضه عرض میکند

یارب بنگر بحال فضه
ای اهل عزا دم غم آمد
ای بانوی بانوان جنت
خون شد دل پر ملال فضه
هنگام غم دمادم آمد
آوردم اساس بزم محنت

حضرت فاطمه فرماید

ایشه عمخوار امت پدر من کجایی
شافع روز قیامت پدر من بکجایی

امر فرمای پدر جان به بلال از زره یاری
که کند دعوت اصحاب و بخواهیم نشانی

خیز ایجان پدر بر سر خود بند عمامه
ذکر تسبیح بفرما و بکف گیر عصایی

شکایت اهل مدینه از گریه فاطمه زهرا علیها سلام نزد امیر المومنین ع

مردم شهر مدینه ز اکبر و اصغر تمام
گرده فرزند پیمبر روز و شب بر ما حرام

خدمت شیر خدا با دیده پر خون گرد بدند و گفتند
این شکایت را باو باید نمودن والسلام

یا امیر المومنین ای پیشوای شیعیان
الامان از گریه زهرا شب و روز الامان

از زبان ما بگو با او که وقتی شاد باش
یا بشب می شو شکیبا یا بروز آرام باش

حضرت امیر فرماید

آه زین غم سوزد هر دم جگر
ظلم را بین ای خدای دادگر

چگونه فاطمه از گریه دست بردارد
عزای مادرش و ماتم پدر دارد

مردم مدینه گویند

بلی چنین بود ای شیر بیشه هیجا	بگوش کس نرسیده است ناله زهرا
ولی دمیکه کند از غم پدر زاری	کند سرشک ز رخسار همچو مه جاری
زمین بلرزه در آید تمام ما فیها	بهر دمی به پدر ناله میکند زهرا

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

خداوندگار زچه رو ناله علی برخاست	چرا ز مسجد علیا سینجلی برخاست
چرا بماه شفق بو تراب میریزد	ستاده گردن کج از چه اشک میریزد

حضرت امیر فرماید

گریه نمودن من فاطمه از زاری تست	آه و افغان من از ناله و بیتابی تست
یک جهان مرد و زن از دست تو گریان هستند	رحمی این مردم بیچاره مسلمان هستند

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

یا علی از چه کنی منع من افسرده	من عزادارم بابای عزیزم مرده
یا علی گریه نمودن ز چه رو منع شد	بهر من یکنفر این شهر نگر تنگ شد
من ازین غصه بمیرم بروم زین فانی	همه شهر مدینه شما ارزانی
یا علی زار شدم بی پدری بد دردیست	یا علی خوار شدم بی پدری بد دردیست

حضرت امیر فرماید

بلی زگریه تو روز و شب فغاندارند ‌‌‌ ‌ زآه و ناله ات ایمه همه اماں دارند

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

کنونکه یا علی از گریه ام در آزارند ‌ ‌ ز گریه ام اگر اهل مدینه بیزارند

من از مدینه توان بگذرم باسانی ‌ ‌ مدینه باد باهل مدینه ارزانی

ای حسین و حسن ای نور دو چشمان رسول ‌ ‌ همره آئید مرا تا به قبر رسول

ایا رسول خدا جد تاجدار حسین ‌ ‌ در آ ز قبر نظر کن بحالت حسنین

حضرت امیر فرماید

صبر کن تا در بقیع ای ملل محنت قرین ‌ ‌ بیت الاحزانی بسازم هم ترا باشم معین

فاطمه آسایش بیت الحزن گشته بپا ‌ ‌ هر چه میخواهی فغان کن ایگل باغ هدا

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

سلام ایشه ایجاد یا رسول الله ‌ ‌ ز امتان تو فریاد یا رسول الله

سر برهنه پدر آمدم بخدمت تو ‌ ‌ که آه و ناله نمایم ز دست امت تو

ز تازیانه شکستند هردو بازوم | ز ضرب در شکستند هردو پهلویم
غمین شدند ز فریاد من زیاد امت | مرا بقبر برتا شوند شاد امت
پدر ز فراقت ندارم حبیبی | مریض تو هستم ندارم طبیبی
پدر گرد بر روی قرآن نشسته | ببین پشت اسلام و ایمان شکسته
بیا خانه من بجو خاطره من | حسین و حسن را نشان روی دامن

فاطمه زهرا با میرالمؤمنین فرماید

ای اختر و زهره گوشواره | خورشید به پیش تو ستاره
ای ابروی تو هلال عالم | وی سایه تو جمال عالم
ایعرش مکان و آسمان فرش | وی خاک در تو برتر از عرش
از چیست بلال اذان نگوید | تسکین دل از زبان بجوید
برگو به بلال بار دیگر | برگوید اذان بحال مضطر

حضرت امیر فرماید

بعد از پدرت بلال غمکش | باشد بمیان آب و آتش
ای زنده و شب بلال برخیز | ای نامه سپید روز برخیز
برخواهش بانوی قیامت | قامت باذان نما اقامت

بلال مشغول باذان گفتن شده

بار الها بگل روی محمد
الله اکبر الله اکبر

بگل عترت گل بوی محمد
الله اکبر الله اکبر

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

صدای بلبل باغ محمدی برخاست
بنال بلبل اگر با منت سر یاریست

فغان و ناله و اندوه ایزدی برخاست
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست

بلال

اشهد ان لا اله الا الله

اشهد ان لا اله الا الله

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

فدای صوت نوای عندلیب خوش آواز
حسن بگیر تو قرآن جد و بابت را
برو بمسجد و برگو بجمله خلق الله

بگو اذان که فرستم رسول را بنماز
حسین فدات بر جانماز جدت را
که میرسد بنماز از زبان رسول الله

بلال

اشهد ان محمداً رسول الله	اشهد ان محمداً رسول الله

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

وا محمدا خاک بر سرم	بنگر ای پدر دیده ترم

حسنین علیهما سلام فرمایند

ای مادر پریشان برگو که زاریت چیست	بر ما سخن بیان کن این بیقراریت چیست

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

ز دامن غمدیده دست بردارید کجاست فضه کنیز جناب شیر خدا	مرا بحال خود از راه مهر بگذارید طلب کنید که آید برم کنون ز وفا

فضه عرض میکند

ای بی بی اشکبار فضه فرمان تو چیست ای پریشان	آرام دل فکار فضه گوشم بکلامت از دل و جان

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

ای فضه شدم علیل و بیمار — در فرقت باب خود گرفتار

دانم که ز جای برنخیزم — خواهش ز تو دارم ای عزیزم

طفلان یتیم من نگهدار — تا اجر رسد ترا ز دادار

منمای وصیتم فراموش — چون نیست دگر بسر مراهوش

حضرت امیر فرماید

ای فاطمه الضیاء عینم — ای مادر تشنه لب حسینم

اشک از مژه همچو سیل داری — از میوه بگو چه میل داری

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

ای شیر خدا امام امت — کرده پدرم بمن وصیت

گر دل ز عطش بگیرد آتش — از تو نکنم من آب خواهش

چون تب بتنم قرار دارد — دل خواهش آب نار دارد

گر نار شود ترا میسر — زحمت بکش و برایم آور

حضرت امیر فرماید

هستم ز تو گرچه زار و دلخون ای دل از کف شده زار و ملول	لیکن به طلب روم به بیرون نار خواهش ز علی کرده بتول

بلال عرض میکند

ای نثار کف پایت سر من غیر شمعون یهود ای شه دهر	بفدایت پدر و مادر من نار در پیش کسی نیست دیگر

حضرت امیر علیه السلام

پا به شمعون تو بردن از جا تو توانائی علی مضطر شده	با تو دارد حاجتی شیر خدا آئینه محتاج خاکستر شده

شمعون عرض میکند

السلام ای شاه اورنگ جلال هست نورت مظهر یزدان پاک	آسمان معدلت را آفتاب جان ختم المرسلین روحی فداک

شمعون عرض میکند	حضرت امیر میفرماید
یا علی مطلب بفرما ای جناب	پرتوی بر ذره افکند آفتاب

شاه من حکمت چه را در پرده است خواهشی بیمار از من کرده است
خواهشش از چه کرده آن بیمار را نور حق بیمار خواهش کرده نار
نار در این فصلها محبوب نیست انتظارش پیش از این مطلوب نیست
دست از دامان حاجت کوته است مرهمی بیمار چشمش در ره است

شمعون

ای درخت سبز باغ وجود نار بهرم ز طائف آمده بود
کیسه بود و من بدوخته ام بخریدند و من فروخته ام

بلال

شمعون مشکن دل علی را آزرده مکن دل ولی را

شمعون

یکدانه انار در ذخیره گر دم ز برای خود ذخیره
چون شیر خدا طبیب زهرا است این نار یقین نصیب زهرا است
بستان و بده بشاه مردان اندر خور نار وجه بستان

بلال

یا علی اگهی خدا آگاه است	خوب دانسته انار کجا است
بستان یا علی انار زوفا	پیش کش کن بحضرت زهرا

حضرت امیر علیه السّلام

خونشد دل من زدرد این غم	قیمت بستان چهار درهم

نالیدن کور غریب در خرابه

ای وای زتب روان من سوخت	از تب بتن استخوان من سوخت
کوری و فقیری و غریبی	بیماری و درد و بی نصیبی
یارب بغریبی غریبان	در کنج خرابه و بزندان
مولا و امیر مؤمنانرا	غمخوار جمیع شیعیانرا
حاضر بنما تو در بر من	تا درد شود ز خاطر من

حضرت امیر علیه السّلام

ای وای دیگر در این خرابه	از کیست فغان و عجز ولابه
با ناله و زار زار گرید	اینگونه غریب وار گرید
ای صاحب ناله در کجائی	بیگانه و یا که آشنائی

مرد غریب

من کورم و بیکس و غریبم
بی یاور و یار و بی نصیبم

بی یارم و آشنا ندارم
غمخوار بجز خدا ندارم

در کنج خرابه زار و بیمار
افتاده ام این چنین گرفتار

حضرت امیر علیه السلام

ای وای غریب و بی طبیبی
ایوای اسیر و بی نصیبی

ای وای ز شام و کنج ویران
یاد آیدم از غم اسیران

یارب تو پناه طفلکانم
بخشای گناه شیعیانم

ای شخص که ناله میکنی زار
پائی ز کرم تو پیش بگذار

مرد غریب

من زار و غریب و ناتوانم
رحمی بنما که نوجوانم

گر هست ترا جوان نوخط
یارب نشود برت جوانمرگ

حضرت امیر علیه السلام

ای وای بیامدی بیادم — داغ علی اکبر جوانم
هر جا که شود جوانی حاضر — آید علی اکبرم بخاطر
سر از سر خاک تیره بر دار — بر زانوی من ز مهر بگذار

مرد غریب

گیتی داری سر زانو سرم — راست گوله من غریب و مضطرم

حضرت امیر علیه السلام

من امیر المؤمنینم ای جوان — من شه دنیا و دینم ای جوان

مرد غریب

یا علی آقا بقربانت شوم — من فدای لطف و احسانت شوم
سوختم از سوز تب و از تشنگی — مردنم بهتر بود از زندگی

حضرت امیر علیه السلام

آه کاوردی بیادم ابتلا — تشنه کامی حسین در کربلا
وای ای بیچاره از دل فکار — سر بزانوی طبیب خود گذار

هر چه داری میل برگو ای عرب
از به و انگور و خرما نار و سیب

مرد غریب

یا علی ای پادشاه بحر و بر
میل دل بر میوه ها چون یار نیست

یا علی ای شافع جن و بشر
نار هم گویا در این بازار نیست

حضرت امیر علیه السلام

غم مخور من بهرت انار آورده ام
من خزانت را بهار آورده ام

سر به بر دامنم ای خسته جان
تا فشارم آب نارت در دهان

زین انار ای کور باطن منجلی
نصف از تو نصف [illegible] از علی

مرد غریب

من فدایت ای شهنشاه عزیز	بهتر از این نار نبود هیچ چیز
گر که بدهی نصف دیگر زین اناز	به یقین تب از تنم سازد فرار

حضرت امیر علیه السّلام

غم مخور ای زار تبدار و غریب	هم تو این نصف دیگر هم نصیب

یکطرف بنشین علی مولای تو	تا کند جاروب زیر پای تو
یادم آمد ای خداوند مبین	از اسیر شام زین العابدین

مرد غریب

چرا شد کوکب چشمت پر اختر	
چو بیمار آن شه والا نژاد است	
چو خواهد بودنش آخر سر انجام	

حضرت امیر

نمودم یاد یک بیمار دیگر	
اسیر کربلا زین العباد است	
رود او با اسیری جانب شام	

حوریان گویند

ایحور یان دل فلک از غصه آب شد آرید از جنان طبقی نار بهر او ای خادمان درگه شاه ملک حشم	زهرا در انتظار علی دل کباب شد تا به شود ز نار دل داغدار او آید یکی به پشت در از بانوی حرم

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

فضه از پشت در صدا برخاست	زود رو بلکه شوهر زهرا است

فضه

کیست کو بنده در پس در	چیست مطلب بگو سخن چه خبر

حوریه

بندهٔ بندگان درگاهم نار آورده ام ز نزد علی	خانه زاد رسول و اللهم فضه بستان رسان پیام علی

فضه

فضه گردد بفدای سر تو	نار فرموده عطا شوهر تو

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

شکر لله که علی شوهر من فضه چون صاحب و مولایم هست	یاد فرموده ز چشم تر من نار بی یار گوارایم نیست

حضرت امیر علیه السلام

ای صفورای دودمان نبی قاسم نور و نار آمده است	بانوی خانه شه عربی از کجا این انار آمده است

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

یا علی چون شدیم نا نومید گفت این هدیه شوی زهرا داد	کسی آمد در سرا گوبید نارها را علی آ علی داد

حضرت امیر علیه السلام

من بقربان این تقرب تو بود او جبرئیل نیک سرشت	نشود بیشتر تعجب تو هست این نارها ز باغ بهشت

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

بیا ای فضه طرف نار بردار	ببر بهر یتیمانم که دار

برو در مسجد ای آقا دعا کن — دمی فکر دل پر درد ما کن

حسین بجان حسن یکدمی کناره مگیر — حسن بجان حسین آنچه گویمت بپذیر

بجان زینب با غصه پا برون بگذار — بجان فاطمه زینب ز من بتو دست بدار

که من بحال خودم راز با خدا دارم — بیان حال و تظلم باو صبا دارم

ایا انیس من دل کباب ای دستاس — عروس حجله پر رنج و تاب ای دستاس

اگر چه آب بگرداند آسیاب مرا — ز جوی دیده من بود آب ای دستاس

تو شاهدی که پی خدمت حسین و حسن — نبود روز و شبم خورد و خواب ای دستاس

تو شاهدی که نکردم خضاب کف دست — بغیر آنکه بخون شد خضاب ای دستاس

بحق من چو شهادت دهی بروز حساب — مرا برند بروز حساب ای دستاس

در آفتاب قیامت مرا نگهدار از — امان ز شدت آن آفتاب ای دستاس

دلم ضعیف شد از درد و شدت هجران — که آه آه ز من رفته تاب ای دستاس

حوریان گویند

ایا جماعت حوران جنة المأوی — کنید روز جنان سوی خانه زهرا

که رفت دختر پیغمبر خدا از هوش — کنید حلقه خدمتگذاریش در گوش

ای بانوی ایوان خلد — طاوس باغستان خلد

بهر تو این حوران خلد — دستاس گردانی کنند

حضرت فاطمه زهرا

الا ای بلبلان باغ جنت
بگوئید انیان که بر من اشک ریزند
چرا حاضر شدند اینجا یکبار
بگو از کیست این ماه درخشان
برای کیست اینها بی قرارند
سؤالی از تو دارم ده جوابم
بجنت هست زینحوران بهتر
بیان کن از که آن حوران غمینند
مگر او دیگر عطا سازد خدایش
خبرداری بفرما از چه پیغمبر
مگر ظلمی بوی از امتان شد
نپرسیدی رسم او را بخدمت

جماعت حوریان

بلی بانوی تخت و تاج جنت
همه حوری ترا از جان کنیزند
برای خدمتت گشتند احضار
بدان این حور باشد از سلیمان
بدان اینها از اصحاب کبارند
بفرما بانوی جنت مکانم
بلی بهتر ازین هم هست دیگر
بدان مال عزادار حسین است
هر آنکس که بگرید از برای بیکس
بود افسرده جنب حوض کوثر
ز بهر تو قدش از غم کمان شد
رسی در خدمتش امشب بجنت

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

دو صد شکر ایخدای خاکسارم

که می بینم بجنت روی بابا

الا ای فضه حیران و مضطر
دلی دارم ز دست غم لبالب
گلاب و شانه از بهرم بیاور
برای شستن گیسوی زینب

فضه

بقربان دو چشم اشکریزت
گلاب و شانه بستان از کنیزت

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

بیا از زینب بی خانمانم
بیا ای عندلیب بوستانم
فلک بر هم بنه تو چشم کوکب
که میگردد برهنه فرق زینب
نور دیده ام زینب
غم رسیده ام زینب
بهر محنت دنیا
آفریده ام زینب
روز ماجرای تو
شرح کربلای تو
از دهان بابت خود
من شنیده ام زینب
مونس یتیمانم
غمخور اسیرانم
چون گلی بدامانم
پروریده ام زینب
روز من شده چون شب
از غم تو ای زینب
بهر طفلهای من
مادری کن ای زینب

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام — حضرت زینب خاتون علیها سلام

بیا اندر برم ای زینب زار
بگیر از مهر بازویم تو زینب
مرا در پیش این صندوق بگذار
کلید از من بگیر و قفل بگشای
بگیر این جعبه اما حرمتش دار
بود دندان پیغمبر درونش
نظر کن زینبا این جعبه را نیز
در اینجا حجت خون حسین است
باین حجت کنم فردا شفاعت
بر او جعبهٔ دیگر تو دختر
بود انگشتر دست سلیمان
حسین من کند او را در انگشت
همان انگشت گردد ساربانش
برون آور تو بقچه جان زینب
ببین این پاره پاره پیرهن را

چه خدمت مادر محزون افگار
الهی روز عمر من شود شب
چه باشد در میانش مادر زار
گشودم قفل را مطلب بفرمای
چه باشد در میانش مادر زار
بمیرم من گر او جاریست خونش
چه دارد آن که حیثیت گشته خونریز
چه حجت ای ضیا نور عین است
خوشا احوال امت حال امت
بچشم ای مادر محزون مضطر
چرا بنموده در جعبه نهان
چه انگشتی است گر داغش مرا انگشت
بدان گر زند مادر شیعیانش
الهی روز عمر من شود شب
بپوشان بر حسین زینب تو آنرا

بود این پیرهن مال حسینم   غریبم داد و بیداد ای حسینم

بروز جنگ پوشید آن عزیزم   چه خاک تیره من بر سر بریزم

تو گردی اشتر عریان سواره   نباشم تا که بنمایم نظاره

بصندوقش گذار و قفل بگذار   ندارم چاره یارب چاره ساز

بیا بگشا در صندوق دیگر   بچشم آیا در محزون مضطر

چو من مردم بگیر از تنم زر   دو تا دیگر چه سازم کن بیان بر

یکی زین هر دو باشد مال حیدر   بگو از کیست این ای جان مادر

بود این از حسن نور دو عینم   بگو کو قسمت دیگر حسینم

حسین مادر بود بی سدر و کافور   چه خواهد جان مادر حجت منظور

بود کافور خاک کربلایش   بگرنید ای عزاداران برایش

رسیده موسم جان دادن من   بگیر ای کردگارا جانم از تن

بکش بر سوی قبله دست و پایم   الهی بر نشینی بر عزایم

حضرت فاطمه زهرا علیها سلام

برو بیرون دمی ای دختر من   بگو تا فضه آید در بر من

حضرت زینب علیها سلام

بیا ای فضه زار و دل افگار	ترا خیر النساء فرموده احضار

قضه عرض میکند

چه مطلب داری ای تاج سر من	بیان فرما فدایت پیکر من

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

نظری جانب من کن فضه	فکر کافور و کفن کن فضه
کفنی هست در آن حجره زمن	هست کافور جنان روی کفن
پنبه اش پنجه قدرت رشته	قلم صنع خطش بنوشته
ای کنیز من مضطر فضه	آن کفن را تو بیاور فضه

فضه عرض میکند

آه و فریاد و فغان از زمان	ای خدا من چکنم آه و فغان
وقت آن شد که حسن خوار شود	وقت آن شد که حسین زار شود
جان بی بی بفدایت سر من	بستان بقچه و کافور کفن

حضرت فاطمهٔ زهرا علیها سلام

ایفلک طرح فراق افکندی — اتفاقم بنفاق افکندی

طفلهایم تو مکدر کردی — زینبم از چه تو مضطر کردی

شیعیان بلبل نطقم لال است — ای کفن با تو زبان حال است

ای بتن رخت غم و محنت من — ای مبارک کفن ای خلعت من

نو بجان از تو رسیده ای کفنم — زیر خاکی تو بتن پیراهنم

مونس خانه قبری ببرم — هم توئی دخترم و هم پسرم

نیست در قبر مرا مونس پاک — تو مرا مونسئی جامه چاک

نیست معجر بقیامت اگرم — معجری تو صف محشر بسرم

یکفن خلعت عصمت هستی — چادر روز قیامت هستی

حضرت امیر علیه السلام

فاطمه شیون و غوغایت چیست — بکفن قامت رعنایت چیست

کفن و سدری و کافورت هست — مرتضی با لب گورت هست

حسنینت ز غمت گریانند — بهر تو سوره قرآن خوانند

از حسن سوده الماس بود — ظلم از دست همه ناکس بود

از حسین کربلا را کن یاد — بر حسینت چه رسد زین بیداد

او لاتشنه شهیدش سازند — اسب بر پیکر او می تازند

این کفن جسم ترا پوشاند — بکفن جسم حسین میماند

حضرت امیر فرماید

بگو ای فاطمه حال تو چونست
علی شد زار از این مرگ نهانی
بدل هست آرزویت تا کنم حل
بیا در وقت مردن آب کن نوش
مگر بد گفتم ای نور دو عینم
مگر از تو عطش میند فزونتر
چرا لرزد تنت ای ماه پاره
بدان این قابض روح روانست
بیا بنشین که هجران عنقریب است

حضرت فاطمه فرماید

دل از هجرت علیجان پر ز خونست
علی جان مردم اندر نوجوانی
عروسی زینبم مانده است بر دل
امان رفتم از این حرف تو از هوش
بیاد آمد لب خشک حسینم
بلی بردار فریاد ای برادر
جوانی میکند بر من نظاره
برس فریاد ای حیدر امانست
خدایا مشکل این داغ عجیب است

عزرائیل عرض کند

سلام ای شیر یزدان شوی زهرا
بقبض روح زهرا حکم دارم
مرخص کن شوم در خانه داخل

حضرت امیر فرماید

علیک ای پیک خلاق مبرا
بهر امری دهی منت گذارم
مرخص هستی از من ای عزرائل

حضرت فاطمه فرماید	عزرائیل عرض کند
علیک ای نور حق و نور ظلمت	سلامم بر تو ای بانوی جنت
مرا جانی است بر کف پیشکش باد	ز بابت مژده دارم کن دلت شاد
مرا یکدم بده از بهر مهلت	بده جان ای تو بانوی قیامت
انیس بیکسان فریاد من رس	اگر رخصت نفرمائی روم پس
بدان دارم بتو یک التماسی	چرا اینگونه از من در هراسی
قضای شیعیان بر جان من کن	چه فرمایش بمن ای ممتحن کن
بمن بنگر همی دارند فریاد	عزادار حسین هستند آزاد
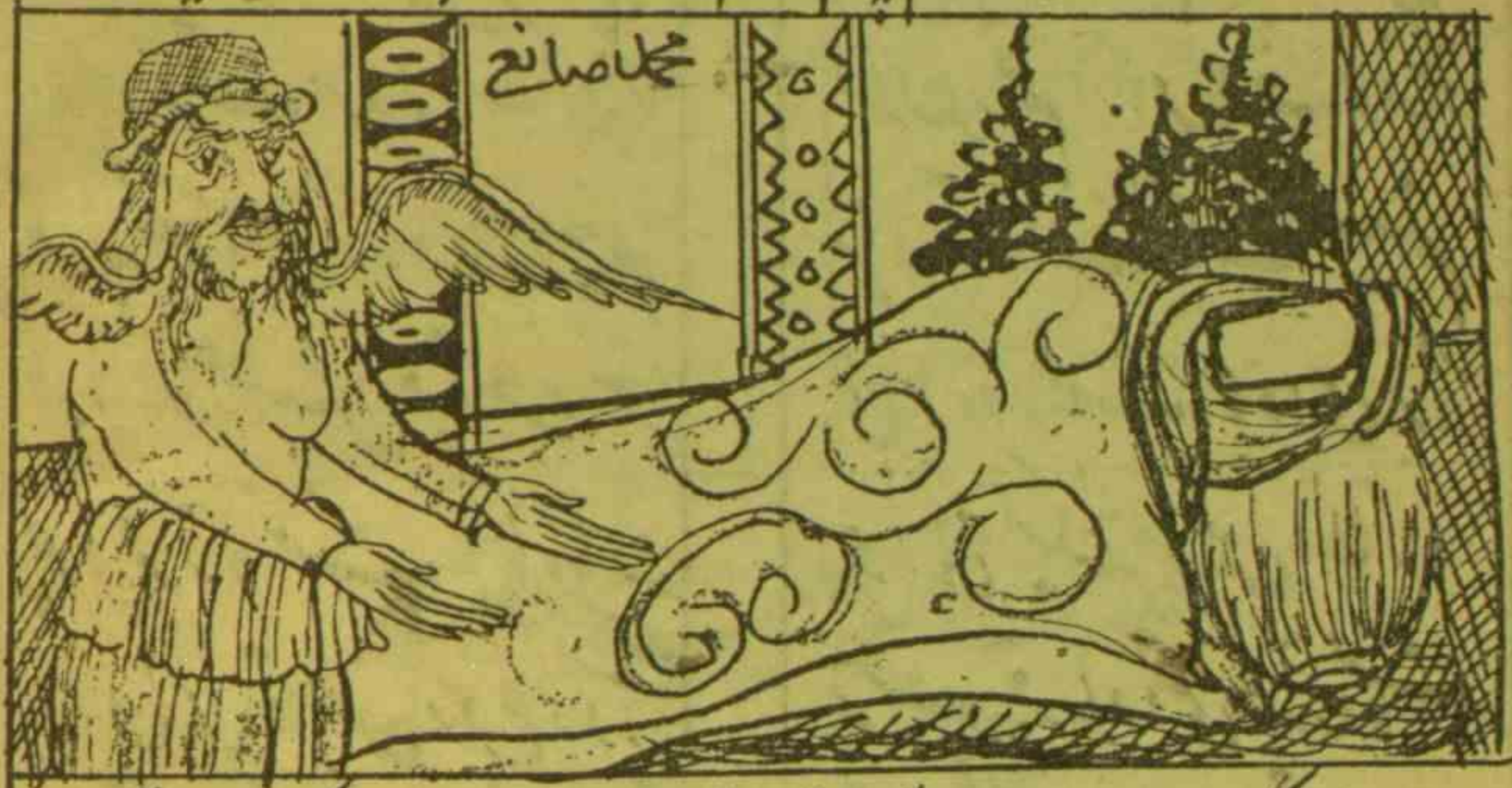
حضرت فاطمه فرماید

حسین بیا که ز مرگم غمین تو بنشینی	حسن بیا که دوباره مرا همی بینی

بیا تو فضه ایا ای کنیز گریانم | که تا بدست تو بسپارم این یتیمانم

عزرائیل عرض کند

بگیر این گل ز دست من تو بو کن | بسوی گلشن فردوس رو کن

حسین فرماید

دل کسی به یتیم کسی نمی سوزد | کسی دریده گی جامه شان نمیدوزد
علی الخصوص یتیمی که مادرش مرده | بهار خرمی او همیشه افسرده

حضرت زینب فرماید

مسلمانان ز سر شد عقل و هوشم | صدای مادرم ناید بگوشم
بیا مادر به بندم چشمهایت | کشم رو سوی قبله دست و پایت
حسین و هم حسن شیون نمائید | تماشا شال عنبر اگردن نمائید

حضرت امیر فرماید

فدای جان تو ای زینب دل افسرده | سر تو باد سلامت که مادرت مرده

حضرت زینب فرماید

فدای جان تو ای باب زار افسرده | سر تو باد سلامت که همسرت مرده

تمام شد تعزیه وفات علیا مخدره حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام الله

(پایان)

وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

تعزیه

وفات شافعهٔ روز جزا حضرت

فاطمهٔ زهرا

علیها سلام

بارها بطبع رسیده اغلب بد چاپ و مغلوط بود

لذا اینجانبان آقای محمد حسن علمی و آقای علی اکبر علمی

بازحمات زیاد از روی بهترین چاپها نسخه تهیه نموده با چاپ گراور در

دسترس خوانندگان گذارده امید که این خدمت ما قابل درپیشگاه

حسینی مقبول افتد و از قارئین محترم متمنی است که والدین اینجانبان

و گذشته های از این خانواده را بفاتحه یاد و شاد فرمایید و این بنده درگاه

سیاه سنگ در آستانه حسینی را حیاً و میتاً از دعای خیر فراموش نفرمایند

اَجرِکُم اِلَی الله حسن علمی

تعزیهٔ

وفات شافعهٔ روز جزا حضرت

فاطمهٔ زهرا

علیها السلام

بارها بطبع رسیده اغلب بدچاپ و مغلوط بود
لذا اینجانبان آقای محمد حسن علمی و آقای علی اکبر علمی
با زحمات زیاد از روی بهترین چاپها نسخه تهیه نموده با چاپ گراور در
دسترس خوانندگان گذارده امید که این خدمت ناقابل در پیشگاه
حسینی مقبول افتد و از قارئین محترم متمنی است که والدین اینجانبان
و گذشته های از این خانواده را بفاتحه یاد و شاد فرمایند و این بنده رو
سیاه سگ در آستانه حسینی را حیاً و میتاً از دعای خیر فراموش نفرمایند

اجرکم الی الله احسن علمی